

## تحلیل گفتمان انتقادی مفهوم «قدرت» در دفتر اول رمان روزگار سپری شده مردم سالخورده (اقلیم باد) براساس الگوی گفتمانی نورمن فرکلاف

مهین میرزاییاتی\*

مهیار علوی مقدم\*\*، ابراهیم استاجی\*\*\*، کتایون شهپرادی\*\*\*\*

### چکیده

شمار بسیاری از رمان‌های فارسی معاصر، با مفاهیم اجتماعی و سیاسی جامعه پیوند یافته و دغدغه‌های مردمی و خویشکاری ادبی خالقان اثر را در سطوح روساخت و ژرف‌ساخت بازنمایی کرده‌اند. محمود دولت‌آبادی در دفتر اول رمان روزگار سپری‌شده مردم سالخورده (اقلیم باد) از ابزارهای ادبی برای پرداختن به مسایل اجتماعی و سیاسی استفاده کرده و گفتمان «قدرت» را به چالش کشیده است. خوانش اقلیم باد بر پایه تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف، در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین، نشان می‌دهد که نظام ارتباطی شخصیت‌ها بر اساس سلسله‌مراتب قدرت در نهاد خانواده و جامعه شکل گرفته است و شکاف طبقاتی میان دو سویه قدرت (کنش‌گر، ستم‌پذیر) وجود دارد. باورهای فمینیستی، مبانی رئالیسم انتقادی- اجتماعی و ناتورالیسم بر گفتمان قدرت در

\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران،

mahinmirzabayati@gmail.com

\*\* دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران (نویسنده مسئول)،

m.alavi2007@yahoo.com

\*\*\* استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران، ebrahimestaji@yahoo.com

\*\*\*\* دانشیار زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران، k.shahpar@hsu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۵/۰۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۲۰

Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

لایه‌های جنسیتی، خانوادگی و اجتماعی مؤثر است و نظام گفتمان غالب ارباب-رعیتی، فرهنگ مردسالار، فقر و بدبختی که زاینده هژمونی قدرت هستند، در این رمان وجود دارد. پرسش اساسی این تحقیق که اطلاعات آن به روش کتابخانه‌ای گردآوری و تحلیل داده‌ها به روش کیفی انجام شده، این است که درخانش دفتر/اقلیم باد از رمان روزگار سپری شده مردم سالخورده، بر اساس تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف، در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین، چه تحلیل و دریافتی می‌توان از مناسبات قدرت در لایه‌های زیرین به دست داد و در این رمان، سلسله‌مراتب قدرت در نهاد خانواده و جامعه چگونه شکل گرفته است و برگفتمان رایج سیاسی، فرهنگی و اجتماعی چه تأثیراتی دارد؟

**کلیدواژه‌ها:** دولت‌آبادی، قدرت، تحلیل گفتمان انتقادی، فرکلاف.

## ۱. مقدمه

تحلیل گفتمان انتقادی در اواخر دهه ۱۹۷۰م. به همت گروهی از زبان‌شناسان نقش‌گرایی هلیدی (Halliday) در دانشگاه ایست‌آنجلیا (East Anglia) پی‌ریزی شد. آنان در مطالعات خود درباره کارکرد زبان، رویکرد زبان‌شناسی انتقادی را برگزیدند و در کتاب *زبان و کنترل* که در ۱۹۷۹ منتشر شد، این اصطلاح را انتخاب کردند. هدف اصلی آن‌ها از وضع اصطلاح تحلیل گفتمان انتقادی، آشکار کردن روابط قدرت پنهان و فرآیندهای ایدئولوژیکی موجود در متون زبانی و تحلیل جامعه‌شناسی زبان و تحلیل زبان‌شناسی جامعه بوده است. تحلیل گفتمان انتقادی، شاخه علمی بینارشته‌ای در زبان‌شناسی به شمار می‌رود که کارکرد زبان را در جامعه و سیاست، مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد. «تحلیل گفتمان انتقادی، زبان را به عنوان عملی اجتماعی در ارتباط با ایدئولوژی، قدرت، تاریخ و جامعه در سطح متن، اعم از گفتاری و نوشتاری مطالعه می‌کند» (آفاگل‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۱). تحلیل گفتمان انتقادی، روشی مبتنی بر تحلیل است که منجر به شناخت بهتر گفتمان‌های گوناگون در یک متن ادبی یا غیرادبی می‌شود. «متن یا به عبارتی "زبان نوشته شده" را می‌توان یکی از مؤلفه‌های اصلی فرهنگ یک جامعه در نظر گرفت و آن را از دیدگاه‌های گوناگون بررسی کرد. از دیدگاه یک بررسی جامعه‌شناختی، متن بر اساس زمینه‌ای در نظر گرفته می‌شود که در آن تعیین یافته و بررسی چگونگی این تعیین و تأثیر متقابل آن بر زمینه اجتماعی هدف اصلی یک مطالعه جامعه‌شناختی است» (ادریسی و بلالی، ۱۳۹۳: ۲۶).

## ۱.۱ بیان مسئله

محمود دولت‌آبادی در عرصه داستان‌نویسی فارسی، چهره‌ای شاخص محسوب می‌شود. خویشکاری یک نویسنده مردم‌گرا در همه داستان‌های محمود دولت‌آبادی نمود دارد. او در داستان‌های خود، نهادهای قدرت را به چالش کشیده و با انعکاس نیازهای اولیه و ثانویه مردم، آثار خود را به مرام‌نامه‌ای تحول‌خواه بدل کرده است. بدیهی است که این نگاه دولت‌آبادی در دوره‌های مختلف، نشر آثارش را با دشواری‌هایی مواجه کرده است؛ اما او که دغدغه‌ای جز طرح دردها و مشکلات جامعه و مردم ندارد، هرگز این نقیصه را سدی در برابر خود ندیده و به رویکرد اعتراضی خویش ادامه داده است. محمود دولت‌آبادی در رمان *روزگار سپری‌شده* مردم *سالخورده* به ویژه در دفتر نخست (*اقلیم باد*)، نیز چنین رویکردی دارد. بازخوانی روساخت و ژرف‌ساخت این اثر با عنایت به مؤلفه‌های نظریه تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف، کیفیت آرای دولت‌آبادی و چگونگی بازگویی و تبیین آن را آشکار می‌کند. پژوهش حاضر با استفاده از مبانی نظریه فرکلاف، می‌کوشد به بررسی مفهوم قدرت بر اساس تحلیل گفتمان انتقادی در این رمان، بازکاوی پیوند و ارتباط میان ادبیات، جامعه‌شناسی و زبان‌شناسی در این اثر، ارائه خوانشی دگرگون از این رمان و بازگویی حقایق دوره‌ای از تاریخ ایران و آگاه‌شدن از شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن زمان دست یابد.

## ۲.۱ پیشینه تحقیق

تاکنون در هیچ پژوهشی، رمان *روزگار سپری‌شده* مردم *سالخورده* از دید تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف بررسی و واکاوی نشده است و این خلأ پژوهشی بر جنبه‌های نوآورانه مقاله حاضر می‌افزاید. در پژوهش‌هایی چند به جنبه‌های دیگری از این رمان پرداخته شده است: شیرینی (۱۳۹۸) در کتاب *روایت روزگار*، نگاهی به کارنامه محمود دولت‌آبادی (شناختنامه، خلاصه آثار، نقد و بررسی) داشته است. شیرزاد طایفی (۱۳۹۷) و دیگران در مقاله «تحلیل گفتمان سیاست در رمان *با شیرو نوشته محمود دولت‌آبادی*» با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی (بر پایه اندیشه‌های جیمز پل جی (James Paul Gee) و نورمن فرکلاف (Norman Fairclough))، به تحلیل گفتمان سیاست در رمان مذکور پرداخته‌اند. کاردگر و قدمنان (۱۳۸۷) در مقاله «تشبیه‌اندیشی در رمان *روزگار سپری‌شده* مردم *سالخورده*» بیان کرده‌اند که خیال‌پردازی شاعرانه دولت‌آبادی در این اثر بسیار برجسته

است که از میان صورت‌های خیالی، تشبیه، کارکردی ویژه‌تر دارد. باقری و وثاقتی جلال (۱۳۹۲) در مقاله «بازآفرینی اسطوره سوشیالیسم در روزگار سپری‌شده مردم سالخورده محمود دولت‌آبادی»، مقوله منجی و مسایل مربوط به آن را کاویده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که نویسنده برای برون‌رفت از جامعه تباه و ستم‌زده انسانی، به دنبال آفرینش آرمان‌شهری است که در دنیای هنری و داستانی، مصداق آن را در سوشیالیسم می‌بیند. این مقاله کوشیده است با توجه به مباحث مطرح شده در تحقیقات مذکور، کاربست نظریه تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف، زمینه لازم را برای تبیین مفهوم «قدرت» می‌آورد و خلاء پژوهشی در آثار پیشین را بزداید.

## ۲. مبانی نظری تحقیق

### ۱.۲. بازشناخت تحلیل گفتمان انتقادی

گفتمان، عبارت است از کاربرد زبان به منظور برقراری ارتباط. برخلاف دستور زبان که فقط با عبارت‌ها و جمله‌ها سروکار دارد، گفتمان به واحد زبانی بزرگ‌تر از جمله، یعنی متن همچون مکالمه، مصاحبه، متن‌های نوشتاری می‌پردازد (آقاگل‌زاده، ۱۳۹۲: ۵۷). هر متن، یک نظام ارتباطی به شمار می‌رود و این نظام ارتباطی با مفهوم «گفتمان» قابل تفسیر و تبیین است. گفتمان عبارت است از کاربرد زبان در رابطه با صورتبندی‌های اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی زبانی که بازتاب دهنده نظم اجتماعی است و در عین حال به نظم اجتماعی و کنش متقابل افراد با جامعه شکل می‌دهد (Gee, 1999: 18).

معنای امروزی گفتمان متأثر از زبان‌شناسی، فلسفه، نقد ادبی، تاریخ، روان‌کاوی و جامعه‌شناسی است. تحلیل گفتمان، ابزاری سودمند برای حرکت در میان زاویه‌های گوناگون اندیشه فردی و جمعی است. حرکتی که منجر به کشف و پیدایی نوع نگاه و در سطحی کلان‌تر، ایدئولوژی و جهان‌بینی خاصی می‌شود. اصطلاح تحلیل گفتمان، به معنای توصیفی آن، چند دهه در زبان‌شناسی رایج بوده است. در این رویکرد، تحلیل‌گر به توصیف متن و ساخت‌های زبانی در سطح خرد آن جدا از مسایل اجتماعی، ایدئولوژیک و قدرت می‌پردازد. فرکلاف به عنوان نخستین نظریه‌پرداز تحلیل گفتمان انتقادی، تحلیل گفتمان رایج را مورد انتقاد قرار داد و معتقد بود اگر گفت‌وگو بین افراد را از مسایل گفتمانی مانند قدرت، ایدئولوژی، ساختار اجتماعی، نهادهای اجتماعی جدا و مستقل بدانیم، نادرست

است؛ چراکه زبان و قدرت و زبان و گفتمان با یکدیگر رابطه دیالکتیک دارند یعنی زبان، گفتمان را و گفتمان نیز زبان را می‌سازد (آقاگل‌زاده، ۱۳۹۲: ۵۸).

فرکلاف بر این باور است که تحلیل گفتمان انتقادی تنها سازنده نیست و گاهی، برآیند و محصول پدیده‌های دیگر است. نکته محوری رویکرد فرکلاف این است که گفتمان گونه مهمی از کنش اجتماعی به شمار می‌رود که دانش، هویت‌ها و روابط اجتماعی از جمله مناسبات قدرت را بازتولید کرده و تغییر می‌دهد و هم‌زمان، سایر کنش‌ها و ساختارهای اجتماعی به آن شکل می‌بخشند (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۱۱۷). بنابراین، میان گفتمان و مجموعه‌ای از کنش‌ها، پیوندی دوسویه برقرار است و تأثیر و تأثراتی که شاهد آن هستیم، به چهارچوب‌های یک گفتمان، شکل و سامان می‌بخشد.

## ۲.۲ الگوی گفتمانی نورمن فرکلاف

فرکلاف بر این باور است که برای تحقق تحلیل گفتمانی درست و متقن باید از سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین بهره گرفت: الف. سطح توصیف مرحله‌ای است که «با ویژگی‌های صوری متن ارتباط دارد» (آقاگل‌زاده و غیاثیان، ۱۳۸۶: ۴۲). در این سطح به مسائلی چون توجه به نظام نوبت‌گیری، رعایت ادب، گزینش واژگان و روابط معنایی میان آن‌ها، روح جمعی، عبارت‌بندی‌های افراطی و دگرسان، نوع ادبیات به کار رفته و دستور زبان اهمیت داده می‌شود. ب. سطح تفسیر مرحله‌ای است که شامل فرآیندهای گفتمان و تفسیر متن می‌شود. تفسیر ترکیبی از محتویات خود متن و ذهنیت مفسر است. منظور از ذهنیت مفسر، دانش زمینه‌ای به کار گرفته‌شده از سوی تفسیرگر در تفسیر متن است (فرکلاف، ۱۳۸۷: ۲۱۵). در این سطح، چهار عنوان مورد توجه است:

ظاهر کلام یعنی مجموعه‌ای از آوا یا نشانه‌های موجود بر روی کاغذ که به کلمات، عبارات و جملات معین تبدیل می‌شود؛ معنای کلام یعنی دادن معنا به اجزای تشکیل‌دهنده متن؛ انسجام موضعی یعنی برقراری ارتباط معنایی بین گفته‌ها تا در صورت امکان، تفسیری منسجم از رشته کلام به دست آید؛ و ساختار و جان‌مایه متن که مبین چگونگی پیوند اجزاء به یکدیگر و نحوه انسجام فراگیر متن است (پاینده، ۱۳۸۲: ۱۸۳).

ج. سطح تبیین مرحله‌ای است که «به بیان ارتباط میان تعامل و بافت اجتماعی می‌پردازد. این‌که چگونه فرآیندهای تولید و تفسیر تحت تأثیر اجتماع قرار دارند» (آقاگل‌زاده و غیاثیان،

۱۳۸۶: ۴۲). تبیین نشان می‌دهد که گفتمان‌ها چه تأثیرات بازتولیدی می‌توانند بر آن ساختارها بگذارند. تأثیراتی که منجر به حفظ یا تغییر ساختارها می‌شوند (فرکلاف، ۱۳۸۷: ۲۴۵).

## ۳.۲ درون‌مایهٔ رمان روزگار سپری شدهٔ مردم سالخورده (دفتر اول: اقلیم باد)

روزگار سپری شدهٔ مردم سالخورده، رمانی سه جلدی به قلم محمود دولت‌آبادی است. این مجموعه به ترتیب با نام‌های: *اقلیم باد*، *برزخ خَس* و *پایان جغد* از سال ۱۳۶۹ به بعد توسط انتشارات چشمه و فرهنگ معاصر منتشر شده است. این اثر، سرگذشت سه نسل از یک خانواده است. داستان این خانواده با استادابا آغاز می‌شود. او با دختری از خانوادهٔ سیدها به نام بی‌بی‌آدینه ازدواج کرده است. آن‌ها صاحب دختری به نام خورشید و دو پسر به نام‌های عبدوس و یادگار می‌شوند. خورشید در دوازده سالگی با حبیب دیلاق ازدواج می‌کند. استادابا در سال ۱۳۰۱ سکنه می‌کند و می‌میرد. پس از مرگ استادابا، بی‌بی‌آدینه با میرعلی خشت‌مال ازدواج می‌کند و از او صاحب پسری به نام باقر قوزی می‌شود. با مرگ استادابا، عبدوس سرپرست خانواده می‌شود. سنگینی مسئولیت و کم‌سالی، عبدوس را بداخلاق می‌کند. در آغاز شانزده سالگی، به خواست دیگران با دخترخاله‌اش، آفاق ازدواج می‌کند؛ اما پس از شش ماه طلاق می‌گیرد. از عذرا نیز صاحب سه پسر به نام‌های سامون، نوران، سلیم و دختری به نام مهرگان می‌شود. عبدوس با پول پسرانش، خانواده را برای زیارت به کربلا می‌برد. در کربلا پول و مدارک‌شان را می‌دزدند و عبدوس و سامون به ناچار برای فراهم کردن پول بازگشت از کربلا، مدتی در عراق کار می‌کنند. پس از ماه‌ها، خانواده با زحمت فراوان به کلخچان برمی‌گردد. دشواری زندگی با کار سرتراشی و کدخدایی از بین نمی‌رود. پسران بزرگ عبدوس ازدواج می‌کنند و راهی تهران می‌شوند. زندگی فقیرانه در تهران باعث بیچارگی بیشتر عبدوس و خانواده‌اش می‌شود. زندگی نپی با کار نقاشی ساختمان مناسب است؛ اما در سال ۱۳۵۱ در یک تصادف در جادهٔ هراز کشته می‌شود. سامون و همسرش، مانند خانوادهٔ پدری در خانه‌های گوناگون زندگی می‌کنند. او بدون دلیل مشخصی در سال ۱۳۵۴ دستگیر و دو سال در زندان می‌ماند. سامون در زندان شاهد شکنجه‌هایی غیرانسانی است. پایان سه جلد رمان *روزگار سپری شدهٔ مردم سالخورده*، جریان بی‌پایان و پی‌درپی دردها و رنج‌های خانواده‌ای است که به هر راهی می‌روند و دست در هر طنابی می‌زنند، به سعادت نمی‌رسند و تنها تلخی برای آن‌ها باقی می‌ماند.

### ۳. تحلیل گفتمان انتقادی مفهوم «قدرت» در رمان روزگار سپری شده مردم سالخورده

#### ۱.۳ سطح توصیف

##### ۱.۱.۳ واژگان

در این رمان، پدر در رأس هرم قدرت در خانواده قرار دارد. همه تصمیمات از سوی او اتخاذ می‌شود و دیگر اعضا ملزم به اجرای آن هستند. در این سبک از زندگی، همه افراد در حکم کارگزاران پدر هستند و تخطی از این اصل با عواقب ناخوشایندی همراه خواهد بود (دولت‌آبادی، ۱۳۶۹: ۲۴/۱). آن‌ها حق اعتراض ندارند و واکنش‌شان تنها به سکوت و خودخوری محدود می‌شود. یادگار، برادر کوچک‌تر عبدوس درباره جایگاهش در خانه، خود را هم‌چون غلامی مطیع می‌داند. بار معنایی این واژه، مبین عدم توازن قدرت میان یادگار و عبدوس است:

من هم که آن‌جا بودم، مثل غلام برای‌شان کار می‌کردم، هم برای بابا و هم برای زنش. زنش هم که خدا ازش نگذرد... داشت کاری می‌کرد تا من را به هر بهانه‌ای که شده، از خانه بیرون کند... من ناچار بودم امر و نهی زن بابات را فرمان ببرم و به هر کاری که از گردهام می‌کشید، تن بدهم (همان: ۲۵).

عبدوس تکیه‌گاه فرزندان بود و آن‌ها رفتارهایش را الگوی خود قرار می‌دادند: «من (سامون) بی‌اختیار بلند شدم و رو[ی] جام نشستم و ماندم که بابام چه می‌خواهد بکند. شیطان را لعنت کرد و به مادرم گفت: نحسیه. یک کم لته و گه سگ بسوزان و دود کن... بابام نور چشم بود» (همان: ۷-۸). بسامد واژه بابا در متن ذکر شده، دیدگاه مردگرایانه این کودک را نشان می‌دهد. این شرایط برای مادر وجود ندارد. او هم‌چون پدر، کنش‌مند نیست و تنها وظیفه انجام خواسته‌های وی را برعهده دارد. از این‌رو، در این رمان، مرد همواره در نقش شوهر نمود پیدا می‌کند، نه همسر. بنابراین، می‌توان زنان را قطب منفی (به معنای انفعال رفتاری و شخصیتی) داستان و مردان را قطب مثبت (به معنای کنش‌گری و پویایی شخصیتی) دانست. این موضوع با نگاهی به بسامد پایین واژگان «زن، مادر، دختر» و در برابر، فراوانی واژه‌های «مرد، پدر، پسر» ملموس است.

### ۲.۱.۳ شخصیت پردازی

قهرمانان این رمان، غالباً مرد هستند. از خانواده گرفته تا اجتماع، این مردان هستند که قدرت‌نمایی می‌کنند و حضوری برجسته دارند. زنان داستان، منفعل و فرعی به حساب می‌آیند و در پیشبرد روایت، اثرگذار نیستند. این موضوع نشان‌دهنده چیرگی نگرش مردسالار در رمان است که می‌تواند برآمده از بطن و متن فرهنگ زیستی جامعه در آن سال‌ها باشد. عبدوس، حاج کلو و... در بیشتر روایت‌ها حضوری پویا دارند و حتی آن‌جا که دولت‌آبادی به زنان اجازه روایت‌گری می‌دهد، آن‌ها از مردان داستان سخن می‌گویند. با خوانش روایت‌های رمان، مخاطب فاصله زیادی میان جنس زن و مرد حس می‌کند؛ فاصله‌ای که زاینده فرهنگ برتری مردان بر زنان است. زنان داستان، هرگز بدون مردان تعریف نمی‌شوند و شخصیت مستقلی ندارند. راوی برای معرفی بهتر زنان، آن‌ها را به یکی از مردان اطرافشان منسوب می‌کند. این مسأله در ارتباط با مردان رمان مصداق پیدا نمی‌کند. عبدوس، در خانه حرف آخر را می‌زند (همان: ۲۰). مادر عبدوس، پس از مرگ استادابا، با میرعلی خشت‌مال ازدواج می‌کند (همان: ۴۹) و خورشید، در کودکی به عقد حبیب دیلاق درمی‌آید (همان: ۲۱). مادر عبدوس، مورد غضب فرزند قرار می‌گیرد و گاهی از او کتک می‌خورد: «مادر بی‌چاره من (بی‌بی آدینه) هم، از ترسش جیغ می‌کشید و شروع می‌کرد دور گودال دویدن و پدرت (عبدوس) هم زنجیر به دست، فحش و دشنام می‌داد و دنبالش می‌دوید (همان: ۲۱). همه این نمونه‌ها نشان می‌دهد که مردان در این رمان، در برابر زنان قرار گرفته‌اند و در این مناسبات قدرت، دو سویه «امرکننده، کنش‌گر» و «منفعل، ستم‌پذیر» حضور دارند. تضاد و تقابلی معنادار که برآیند بافت فرهنگی جامعه و بیان‌گر خودکامگی مردان است و حضور زنان را در رویدادهای گوناگون، کاملاً کم‌رنگ و سایه‌وار کرده است.

مردان در این رمان، سه وجه متفاوت دارند. برخی از آن‌ها هم‌چون حاج کلو، کدخدای روستا، در رأس قدرت قرار دارند: «حاج کلو سر بزرگش را بالا آورده و با چشم‌هایش دارد عبدوس را می‌کشاند توی اتاق عزا و دستش را هم کمی بالا آورده و طرف او گرفته و با مه‌ری پدرانه از پسرک می‌خواهد که آن‌جور اشک نریزد و پیش او برود. عبدوس چطور می‌تواند اطاعت نکند، در حالی که مجلس خاموش و چشم به بزرگواری حاج کلو مانده است؟» (همان: ۱۴). برخی از مردان مانند عبدوس، در نهاد خانواده، در رأس هرم قدرت قرار دارند؛ اما در اجتماع، گاهی فرمان‌پذیر و گاهی فرمان‌ده محسوب می‌شوند (همان: ۱۵).



برخی از مردان هم چون یادگار، برادر عبدوس یا حبیب دیلاق، داماد عبدوس یا بلال، برادر زن عبدوس، فرمان‌پذیر هستند و شخصیتی منفعل و ایستا دارند: «بهانه دیگر عبدوس این بود که از شوی من (خورشید) بدش می‌آمد و همیشه به او می‌گفت: مردکه دیلاق! و حبیب -خدا بیامرزد- خیلی ترسو بود. آن شب هم می‌ترسید یادگار را توی خانه‌مان راه بدهد» (همان: ۳۲). بنابراین، کنش مردانه در این رمان، به سلسله‌مراتب اجتماعی و مناسبات قدرت بستگی دارد. مناسباتی که بر اساس سنت و نظام ارباب و رعیتی تعریف شده‌اند و دولت-آبادی با خلق این شخصیت‌ها آن را بازتولید کرده است.

### ۳.۱.۳ هم‌نشینی و هم‌آیی

با بررسی هم‌نشینی و هم‌آیی، ارائه تحلیلی درست از مناسبات قدرت در رمان، فراهم می‌شود. در سطح اجتماعی، هرگاه از حاج کلو سخن به میان می‌آید، شبکه‌ای از واژگان در کنار هم قرار می‌گیرند تا قدرت او را در میان مردم روستا بهتر نشان دهند: حبیب دیلاق نزدیک‌تر ایستاده و دست‌هایش را زیر شکمش جفت کرده و منتظر است. او هم مثل دیگران سرش را پایین انداخته تا به حاج کلو نگاه نکند. عبدوس با ترس و لرز پیش می‌رود و می‌ایستد. او هم چنان مقابل حاج کلو ایستاده و نمی‌داند چرا ایستاده است (همان: ۱۷). قدرت مردانه هم در سطح جملات و هم در فضای کلی داستان نمود دارد. قدرتی که جهت‌دهی روزگار مردم را در ابعاد مختلف تعیین می‌کند. در مقوله هم‌نشینی، آنچه برجسته به نظر می‌رسد، به‌کارگیری واژه‌هایی است که بار معنایی جنسیتی دارند. این موضوع نشان می‌دهد که نویسنده بر اساس بافت فرهنگی جامعه، در مناسبات قدرت، نقشی برای زنان قائل نیست: «دیگران هم در همچنین وقت‌هایی جرأت پادرمیانی نداشتند و نمی‌خواستند خودشان را توی مخمصه بیندازند؛ چون که آن شمر (عبدوس) به هیچ کس ابقاء نمی‌کرد. عمه‌ات چسبیده بود به دیوار و مثل بید می‌لرزید» (همان: ۳۰).

### ۴.۱.۳ ضمائر

دولت‌آبادی در این رمان، از روایان متنوعی استفاده کرده است. عبدوس، خورشید، سامون و... مشاهدات خود را روایت می‌کنند و آنچه را در ذهن دارند، از حالت انتزاع خارج کرده و به دنیای بیرون انتقال می‌دهند. ضمائر در بازنمایی سلسله‌مراتب‌های نهادینه‌شده در سطح شخصی و گروهی تأثیر به‌سزایی دارند و جایگاه هر فرد را مشخص می‌کنند. در بخشی از

رمان می‌خوانیم که عبدوس در نوجوانی با دخترخاله‌اش آفاق که تنها یازده سال دارد، ازدواج کرده است. او هیچ رضایتی از این زندگی ندارد و آفاق را زنی ایده‌آل نمی‌داند. ضمیرهایی که عبدوس برای معرفی آفاق به کار می‌گیرد، گویای این نگرش است: «زن، هه! جوجه گنجشک، دستش می‌زدی پرهاش می‌ریخت. یازده ساله! می‌ترسید، از من که پسرخاله‌اش بودم، می‌ترسید. ردش کردم رفت، به شش ماه هم نکشید» (همان: ۱۲۶). کاربرد این ضمیرها بیان‌گر فاصله عاطفی میان این دو است. ضمیر «او» در این رمان بازتاب قابل توجهی دارد که این امر می‌تواند ناشی از ابهام‌آمیز و رازآلود بودن شخصیت‌هایی باشد که با این ضمیر معرفی شده‌اند. هم‌چنین، میان «من» و «او» فاصله‌ای آشکار وجود دارد که بیان‌گر عدم تفاهم شخصیت‌ها در برخی موارد است. دولت‌آبادی از این ظرفیت استفاده کرده است تا تنش‌های میان عبدوس و یادگار را واضح‌تر نشان دهد. یادگار از دوران کودکی، بارها به بدترین شکل از سوی عبدس تنبیه شده است و از او می‌ترسد. هیچ احساس خوشایندی میان این دو دیده نمی‌شود. عبدوس که از جایگاه برتر در خانواده برخوردار بوده است، از کرده‌های یادگار رضایت خاطر ندارد:

چند وقت بعد از قهر و جدایی‌شان، یادگار برگشت خانه ما، اما عبدوس دیگر قبولش نکرد. او هم دست به کاری زد که بد از بدتر شد. یادگار از دست برادرش شکایت کرد که عبدوس سهم‌الارث او را ادا نکرده و خورده (همان: ۳۵۴).

### ۵.۱.۳ وجه فعل‌ها

حاج کلو به عنوان رأس هرم قدرت در روستا، در همه امور دخالت مستقیم می‌کند. هنگامی که استاد ابا می‌میرد، عبدوس گریه و زاری می‌کند. کلو به او نزدیک می‌شود تا با وی ابراز هم‌دردی کند. افعالی که در جملات او هنگام دلجویی از عبدوس بیان می‌شود، بار معنایی دستوری دارد و از سوی این جوان داغ‌دیده لازم‌الاجرا است. او باید گام در مسیری بگذارد که کدخدای روستا برای او در نظر دارد. وجه اخباری فعل‌ها دقیقاً بیان‌گر اطمینان و عدم تردید حاج کلو است. او با به‌کارگیری این افعال، نفوذ و قدرت خود را بسط داده است:

حاج کلو هم‌چنان حرف می‌زند و پسرک را دلداری می‌دهد که گریه مکن، مرگ حق است... با بهادر می‌گذارم مکتب آ‌ شیخ ذبیح‌الله درس و مشق یاد می‌گیری، قرآن خواندن و خط نوشتن، تیغ کسب پدرب را هم ورمی‌داری و می‌افتی به کار (همان: ۱۵).

وجه اخباری در غالب بخش‌های رمان دیده می‌شود که این موضوع نشان دهنده قاطعیت جملاتی است که شخصیت‌ها بر زبان می‌آورند. افزون بر این، نویسنده هم، آراء خود را درباره مردان و زنان حاضر در داستان، صراحتاً و عاری از تردید و شبهه بیان می‌کند. «بسامد بالای وجه اخباری، قطعیت متن را بالا می‌برد و مبین میزان پایبندی نویسنده به حقیقت گزاره‌هاست» (درپر، ۱۳۹۲: ۱۵۱). در این داستان، فراوانی استفاده از وجه اخباری و التزامی با قدرت افراد ارتباط مستقیم دارد. هر اندازه، شخصیت مورد نظر از پایگاه اجتماعی قدرت مندتری برخوردار باشد، از فعل‌هایی با وجه اخباری بهره می‌گیرد تا هژمونی نرم یا خشن خود را تعمیم دهد. در مقابل، شخصیت‌های ضعیف و ستم‌پذیر، از فعل‌هایی با وجه التزامی بیش‌تر استفاده می‌کنند؛ زیرا اراده‌ای برای ابراز عقیده قطعی ندارند و تنها به حدس و گمان تکیه می‌کنند. هرچه بود نمی‌دانم چند دقیقه با چند ساعت گذشت، ناگهان انگار آسمان و زمین به هم ریخت... و لحاف کرسی از روم کشیده شد و خود کرسی هم به یک ضرب لگد پرید ته اتاق» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۹: ۲۹/۱).

### ۲.۳ سطح تفسیر

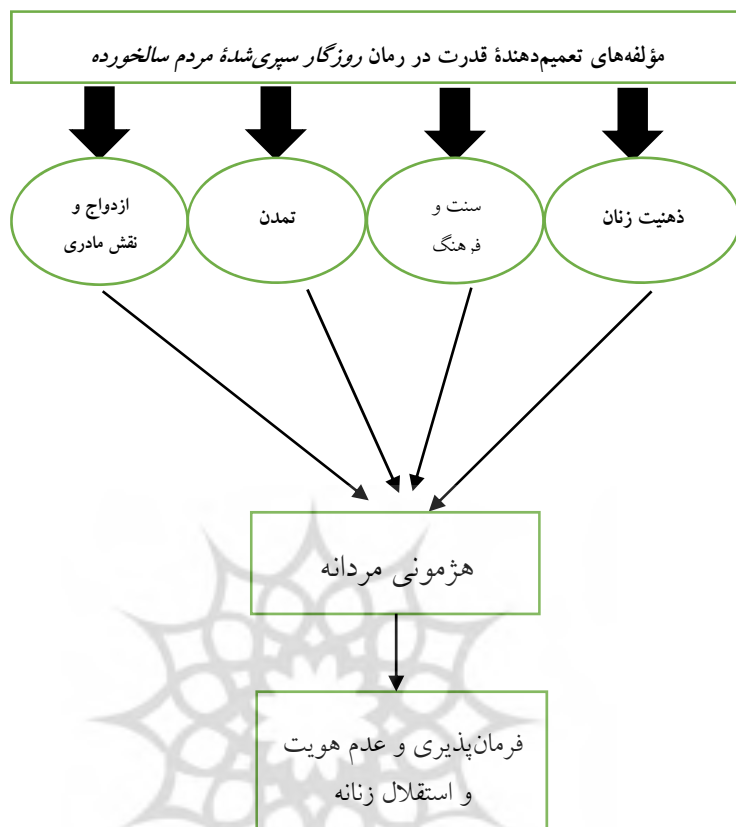
در رمان روزگار سپری شده مردم سالخورده، دست‌کم سه مقوله بینامتنی نمود دارد. یکی از آن‌ها رگه‌هایی از باورهای فمینیستی و نفی خشونت علیه زنان است. زنان حاضر در داستان، منفعل و وابسته به مردان هستند و در جریان روایت، نقش اصلی و تعیین‌کننده ندارند. با این حال، نویسنده در مقاطع گوناگون، با به تصویر کشیدن این شرایط و با بیانی غیرمستقیم، رفتار برتری‌جویانه مردان را نسبت به این قشر نقد کرده است. آراء دولت‌آبادی در این رمان با مبانی فمینیستی ارتباط دارد و با توجه به بسامد موتیف‌وار مقوله مذکور، نمی‌توان آن را امری اتفاقی و بدون پشتوانه فکری تلقی کرد. تحلیل واژه‌هایی که در این رمان به کار گرفته شده است، حکایت از عدم خودبستگی و استقلال زنان دارد. بار معنایی این واژگان، مخاطب را به این نتیجه می‌رساند که نویسنده با روشی هدف‌مند، شخصیت‌هایی ضعیف و درمانده خلق کرده است تا نسبت به حقوق زنان در خانواده و جامعه، مطالبی را از زبان خود شخصیت‌های داستان بازگو کند. دولت‌آبادی با ارائه فهرستی از محرومیت‌های زنان در رمان روزگار سپری شده مردم سالخورده که ناشی از سیطره قدرت مردانه است، این قشر ستم‌پذیر را به تکاپو برای رسیدن به روزهای آرمانی واداشته

است. بنابراین، او در یک دگرگونی فکری، از زنانی منفعل و ایستا در روزگار سپری شده مردم سالخورده به زنی اثرگذار و خوداتکا در جای خالی سلوچ رسیده است.

در ارتباط با آرای فمینیستی، سیمون دوبووار (Simone De Beauvoir) با خلق آثار گوناگون، چهره‌ای شاخص و برجسته است. مبانی فکری دوبووار در کتاب جنس دوم منعکس شده است. یکی از مسایل مطرح شده در این کتاب، ارائه تعریفی نو از جنس مرد به عنوان «دیگری» است. مردانی که در نظام قدرت، عرصه را بر زنان تنگ کرده‌اند و با تکیه بر پیش فرض‌های دینی، فرهنگی و اجتماعی، خود را برتر از زنان می‌دانند و فردیت و آزادی این قشر را محدود می‌کنند. بنابراین، مرد در نگاه دوبووار، مانع کمال‌طلبی زنانه به شمار می‌آید. او شرایط نامناسب زنان در مقابل مردان را برآیند چهار مؤلفه می‌داند که از سوی نهاد قدرت (کنش‌گر) در تار و پود باورهای زنانه (کنش‌پذیر) نهادینه شده است: ۱. تأثیر فرهنگ و سنت در نمود پیدا کردن تفاوت‌های جنسیتی؛ ۲. ازدواج و مادر بودن که زنان را مقید نگاه می‌دارد؛ ۳. نقش تمدن در به حاشیه رانده شدن زنان از هرم قدرت؛ ۴. مسئله ذهنیت و پیش فرض‌های فکری (دوبووار، ۱۳۸۴: ۱/ ۱۷-۱۶). اگرچه دوبووار این عوامل را در چهار بخش کلی ذکر کرده است؛ اما همه موارد تحت تأثیر مقوله اول قرار دارند و از بطن آن زاییده شده‌اند. به سخن دیگر، تعریف نقش زنان در قالب همسر و مادر، جایگاهی که تمدن انسانی برای این گروه ترسیم کرده و عدم خودباوری آنان، ناشی از سیطره فرهنگ و سنتی است که در طول سده‌ها زنانی ضعیف و خفیف پرورش داده است. نشانه‌های هر چهار عامل، در رمان روزگار سپری شده مردم سالخورده دیده می‌شود. البته، بی‌بهره بودن زنان از قدرت در این رمان، ریشه در فرهنگ و سنت دارد. ازدواج و نقش مادری بخشی از قید و بندهایی است که نهاد قدرت (مردان) در دو سطح خانواده و جامعه به زنان تحمیل می‌کنند. زنان از ابتدا توجیه می‌شوند که هویت‌شان در گرو اطاعت از جنس مخالف شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر، در این رمان، مردان و حتی زنان، تعریف جدیدی از نقش زن ندارند و چپستی شخصیت این جنس را محدود به قید و بندهایی کرده‌اند که از سوی سنت و فرهنگ ایجاد و نهادینه شده است. این قیدها بسط‌دهنده هژمونی مردانه و به انزوا کشاندن زنان است. به عبارت دیگر، ازدواج و مادر بودن، فارغ از همه آثار مثبتی که دارد، ابزاری برای مردان انحصارطلب این رمان بوده است تا شکل‌گیری قدرت زنان را در نطفه نابود کنند و آن‌ها را به آلت‌هایی برای اجرای فرمان بدل

نمایند. بنابراین، او در یک دگرگونی فکری، از زنانی منفعل و ایستا در روزگار سپری‌شده مردم سالخورده به زنی اثرگذار و خوداتکا در جای خالی سلوچ رسیده است.

در چنین وضعیتی، زنان برای حضور کنش‌مند در جامعه و سهم‌خواهی با موانع بسیاری روبه‌رو می‌شوند. تحت تأثیر این سنت دیرپا، در رمان روزگار سپری‌شده مردم سالخورده، زنان به این باور رسیده‌اند که فرهنگ غالب بر جامعه (هژمونی مردانه) آن‌ها را به حاشیه رانده است و آنان اجازه عدول از این خط سیر فکری را ندارند. چیرگی سنت و فرهنگ (دینی)، تفاوت‌های جنسیتی متعددی را برای آنان بازتعریف کرده و بر این اساس، مانع حضورشان در هرم قدرت شده است. این نگاه، برآمده از سده‌ها خودسانسوری و دیگرسانسوری است که از جانب یک سوی قدرت اعمال شده است. برای مثال، خورشید، همسر حبیب دیلاق که شاهد ظلم برادر بزرگ‌تر (عبدوس) به برادر کوچک‌تر (یادگار) است، کاملاً منفعلانه عمل می‌کند و بدون هیچ واکنشی، تنها شاهد این رویداد تلخ است. او حتی برای لحظه‌ای جرأت اعتراض ندارد و تنها واکنش او، سکوت و خودخوری است: «چه می‌توانستم بکنم عمه جان جز خون دل خوردن؟» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۹: ۳۱/۱) و یا در مثال «بابام نور چشمم بود، عمه جان. می‌گفت خورشید بمیر، می‌مردم» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۹: ۳۶۷/۱) نشان دهنده آن است که قدرت مرد یک اصل پذیرفته شده در فرهنگ ایرانی است و در گفتمان زنانه هم این موضوع به خوبی نمود دارد. زنان به واسطه رواج گفتمان نابرابری زن و مرد و برتری جنس مذکر بر مؤنث، تن به این طرز تلقی داده‌اند و گویا زندگی بدون داشتن یک تکیه‌گاه (جنس مخالف) برای آن‌ها شدنی و امکان‌پذیر نیست. بر این اساس، دخترک جانش را برای پدرش می‌دهد و همیشه سعی دارد رضایت خاطر او را فراهم آورد و پیوسته فرمان‌بردار او باشد. این گفتمان قدرتی است که به طور نامحسوس در بافت متن دیده می‌شود. از این رو، زنان به این باور رسیده‌اند که با مردان متفاوت هستند و دلیل برتری‌جویی مردان، ناشی از این تفاوت است. در مجموع، توازن جنسیتی قدرت در این رمان، با عنایت به مؤلفه‌های فمینیستی، به شکل ذیل است:



مقوله بینامتنی دیگر، نمود مؤلفه‌های «رنالیسم انتقادی-اجتماعی» و «ناتورالیسم» در رمان *روزگار سپری شده مردم سالخورده* است. این دو مکتب فکری به هم مرتبط هستند. به این اعتبار، به صورت منفک بررسی نشده‌اند. «رنالیسم یک گرایش همگانی شمرده می‌شد و زمینه‌ای فراهم آورد تا بر مبنای آن، تمام آثار هنری در دو طبقه‌بندی واقع‌گرایانه و غیرواقعی گنجانده شوند. به سبب تعریف‌هایی از این دست بود که سرانجام، ناتورالیسم نوعی گرایش به سوی رنالیسم تقلیدگرایانه توصیف شد» (فورست، ۱۳۷۶: ۱۰۴). محمود دولت‌آبادی نویسنده‌ای واقع‌گراست که آثار خود را با الهام از مکتب رنالیسم نگاشته است و رمان‌های او همگی در بسترهایی از واقعیات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی خلق شده‌اند. او با الهام گرفتن از زندگی واقعی و ملموس مردم، داستان‌های خود را نوشته و شخصیت‌هایی متنوع خلق کرده است. با توجه به این اصل، آثار او غالباً از دریچه مبانی رنالیسم و ناتورالیسم تحلیل

می‌شوند. او از طریق ترجمه داستان‌های غربی با شالوده‌آین مکتب‌ها آشنا شده و با وام‌گیری از بنیادهای نظری آن، به داستان‌های خود سروسامان بخشیده است.

مبانی رئالیسم هم‌چون پرداختن به اصلی‌ترین واقعیت‌های زمانه؛ متمایز ساختن واقعیت‌های عینی از پندارها؛ تشریح روابط بین‌فردی؛ نمود هم‌زمان طبقات اجتماعی و پیروی از منطق علی و معلولی، در روزگار سپری‌شده مردم سالخورده، به صورت هدف‌مند به کار گرفته شده است. (شمیسا، ۱۳۹۰: ۲۴۵-۲۴۳). او همه ابزارهای مرتبط با این مکتب را در اختیار گرفته و موفق به ترسیم سیمایی مبتنی بر واقعیت از جامعه ایران و کیفیت گفتمان قدرت در آن شده است. «واقع‌گرایی همیشه اوضاع اجتماعی را در نظر می‌گیرد» (پرهام، ۱۳۵۳: ۳۱)؛ زیرا جوهر آن عبارت است از: تحلیل اجتماعی، مطالعه و تجسم زندگی انسان در جامعه، مطالعه و تجسم روابط اجتماعی، روابط میان فرد و جامعه و ساختار جامعه» (ساجکوف، ۱۳۸۸: ۲۵).

در این رمان، جزئیات مفهوم قدرت، واکاوی و بررسی شده است تا شمه‌ای دقیق و واقعی از آن در جامعه وقت ایران به دست آید و با توجه به داده‌های منطقی و قابل اتکا، عوامل قدرت‌افزا برای یک گروه خاص و موانع آن برای گروه دیگر، تحلیل شود. در تک-تک سطور این اثر، نشانه‌های دغدغه‌های نویسنده در ارتباط با شرایط مردم نمود دارد. او همواره بر این فکر بوده است که سستی‌های جامعه را از طریق خلق شخصیت‌ها و وقایع مختلف آشکار کند و به صورت مستقیم (کم‌تر) و غیرمستقیم (بیش‌تر)، زمینه‌هایی را که موجب پیدایی چنین شرایطی شده‌اند، شرح دهد. انعکاس دردهای مردم و رنجی که تاب می‌آورند، هدف اصلی او از نوشتن این رمان است. فقر و بیکاری (دولت‌آبادی، ۱۳۶۹: ج ۱/ ۵۰۲)، گسست طبقاتی (همان: ۴۹)، نابرابر جنسیتی (همان: ۱۲۹)، عدم توازن قدرت در سطح جامعه (همان: ۴۵)، عدم توزیع درست ثروت در میان مردم (همان: ۳۴۳)، ازدواج در سنین پایین (همان: ۴۳) و... مهم‌ترین واقعیت‌هایی هستند که دولت‌آبادی شرح داده است. موضوع دیگر، متمایز ساختن واقعیت‌های عینی از پندارها است. او شرایط مردم را بر اساس واقعیت‌ها بازگو کرده است. آنچه او بر زبان می‌آورد، برای مخاطبان‌ش نمود دارد و باورپذیر است. مخاطب، جنس این شخصیت‌ها را می‌شناسد و وقتی سرنوشت آن‌ها را از نظر می‌گذراند، به این باور می‌رسد که گویی بارها با افرادی از این دست ملاقات داشته است. وضعیت رفعت‌بار رعیت در روستا و رفتار وقیحانه نهاد قدرت با آنان، مسأله‌ای است که بسیاری از مردم در دهه‌های ۲۰ تا ۴۰ خورشیدی به صورت عینی و ملموس تجربه

کرده‌اند. بنابراین، اساس رمان بر مجموعه‌ای از پندارها نیست و نماینده واقیعت است. تشریح روابط بین‌فردی در این رمان نشان از آن دارد که هژمونی قدرت، تبیین‌کننده کیفیت روابط است. پیوندها عمدتاً بر اساس قدرت جسمانی و نفوذ سیاسی و اجتماعی شکل گرفته‌اند و آنچه زیردستی و زبردستی افراد را در نگاه مخاطب عینیت می‌بخشد، قدرت و زور است. در چنین شرایطی، تصوّر مناسبات دوستانه و مبتنی بر احترام به حقوق یک‌دیگر، دور از ذهن خواهد بود. یکی دیگر از مؤلفه‌های رئالیستی رمان روزگار سپری‌شده مردم سالخورده، نمود هم‌زمان طبقات اجتماعی است. طبقاتی که فهرست محرومیت‌های اجتماعی آنان بسیار طولانی است و از حقوق اولیه انسانی خود بی‌بهره هستند. طبقاتی که کیفیت زندگی آنان در شرایط مطلوبی قرار ندارد (شمیسا، ۱۳۹۰: ۷۷) و همه این بحران‌های انسانی مخاطب را به منطق علی و معلولی رهنمون می‌سازد و این نکته مهم را یادآور می‌شود که نهاد قدرت (علت بحران‌ها) چه ویژگی‌هایی دارند و از سوی چه کسانی اداره می‌شوند و نتایج عملکرد این نهادها چه بوده است.

در مکتب ناتورالیسم، به اصولی که در رئالیسم اجتماعی به آن توجه می‌شود، اهمیت داده شده است. مهم‌ترین ویژگی‌هایی که برای مکتب ناتورالیسم برشمرده‌اند و در این رمان نمود دارد، عبارت است از: سخن گفتن از زشتی‌ها؛ شکستن حرمت کاذب واژگان و مفاهیم؛ نقد باورهای خرافی؛ نفی آزادی و باور به جبر تاریخی؛ زبان محاوره و پایان غم‌انگیز. در بسیاری از مبانی یادشده، مفهوم قدرت مستتر است و کاریست آن در داستان به این معناست که نویسنده درصدد بازنمایی کیفیت این پدیده بوده است. «بیش‌تر آثار دولت‌آبادی، حقیقت زندگی مردمان روستاهای این سرزمین و به خصوص خراسان را بازمی‌تابانند» (رحیمیان، ۱۳۸۰: ۲۵۱-۲۵۰). در دفتر اقلیم باد، داستان در روستای تلخ‌آباد به وقوع پیوسته است. شرایط نامناسب زندگی، کمبود امکانات، توزیع ناعادلانه قدرت و ثروت، عدم توازن جنسیتی و... مهم‌ترین مصائبی است که مردان و زنان روستا با آن دست و پنجه نرم می‌کنند و نویسنده با استفاده از ابزارهای گوناگون از جمله مبادی مکتب ناتورالیسم، در به تصویر کشیدن آن‌ها موفق عمل کرده است. «دولت‌آبادی در کنه ذهنش - خودآگاه یا ناخودآگاه - پاره‌ای از جهان‌بینی‌های ناتورالیستی و سمبولیک و رماتیک را با خود دارد و در جای مناسب از آن‌ها بهره می‌گیرد» (قربانی، ۱۳۷۳: ۴۸). گویی عبدوس و خانواده‌اش محکوم به ماندن در این شرایط نامناسب هستند. در روستا به گونه‌ای زجر می‌کشیدند و در چنبره قدرت حاج کلو و چالنگ بودند و در شهر، به نحوی دیگر. مفهوم



رهایی و خوشبختی برای شان غریب و نامأنوس است و آن‌ها اراده‌ای برای تغییر سرنوشت خود ندارند. جبرگرایی شخصیت‌ها در این رمان، برآمده از مناسبات قدرت است. شخصیت‌های داستان، در هر مکانی در محاصره زنجیره‌ای از مظاهر قدرت قرار دارند و آزادی برای آن‌ها مفهوم قابل درکی ندارد. این موضوع زمانی که شخصیتی چون عبدوس میان دو گروه چالنگ‌ها و حاج کلوها (نمادی از طلایه‌داران قدرت در روستا) گرفتار شده و یارای برهم‌زدن این نظم غیرمنصفانه را ندارد، بهتر نمود پیدا می‌کند (دولت‌آبادی، ۱۳۶۹: ۱/۴۴؛ همان: ۱۲۶). تجلی خشم و نفرت عبدوس، نشانه شکست اراده او در برابر جبر تاریخی و طبیعی است. بنابراین، می‌توان مناسبات قدرت را از دایره انسانی فراتر برد و طبیعت را هم وارد این حلقه کرد. روزگار، قدرتی لایزال دارد و کسی قادر به تغییر اراده آن نیست. انعکاس زشتی‌ها، فجایع و دشواری‌های زندگی، وجه دیگری از مبانی ناتورالیستی است. سیمای کلی رمان، سیاه است و شخصیت‌ها در بدترین شرایط زندگی می‌کنند و به لحاظ روانی و جسمانی، تجربه‌های تلخی را از سر می‌گذرانند.

در این رمان، کلمات با قدرتی جادویی، در تشریح مفاهیم عرف‌گریز نقشی مؤثر دارند. دولت‌آبادی از این قابلیت کاملاً آگاه است. از این‌رو، پیوسته سعی می‌کند از طریق به-کارگیری واژگان، از مفاهیم پذیرفته‌شده در عرف جامعه حرمت‌زدایی کند و با بهره‌گیری به‌جا از ظرفیت‌های مغفول‌مانده واژگان، منظور خود را بهتر به مخاطبان انتقال دهد. در نگاه نویسنده، واژگان و جمله‌ها قدرتی بی‌مانند دارند و در تبیین مفاهیم مورد نظر نویسنده اثرگذار هستند. به عبارت دیگر، قدرت واژگان در تشریح و بازنمایی بخشی از مناسبات قدرت فردی و اجتماعی مؤثر هستند. پی بردن به این وجه از قدرت کلمات باعث می‌شود که دولت‌آبادی بهره‌گیری از مؤلفه‌های زبان محاوره را در این رمان به عنوان اصلی مهم، مورد توجه قرار دهد. زبان عامیانه متناسب با شخصیت‌ها انتخاب می‌شود و در مواردی، بیان‌گر کیفیت قدرت افراد در نهاد خانواده و جامعه است و با ایجاد تقابل میان آن‌ها، بسترهای لازم را برای نوعی سنجش و مقایسه فراهم می‌کند. بر این اساس، مخاطب از طریق تحلیل زبان هر شخصیت و کلماتی که بر زبان می‌آورد، با جایگاه اجتماعی او در مناسبات قدرت آشنا می‌شود. برای مثال، کیفیت زبان عبدوس در خانه، زمانی که با برادر، همسر و مادر خود، دیالوگ برقرار می‌کند با سخن گفتن او در میان مردم و به ویژه نزد چالنگ و حاج کلو کاملاً متفاوت است. زبان عامیانه او و دیگر شخصیت‌ها و واژگانی که از دهان‌شان شنیده می‌شود، تعیین‌کننده کیفیت مناسبات قدرت است (همان: ۱۴؛ همان: ۲۹).

آخرین مقوله مرتبط با مؤلفه‌های ناتورالیستی که نشانه‌های آن در رمان به وضوح دیده می‌شود، پایان غم‌انگیز و ناخوشایند شخصیت‌ها و ماجراها است. باور به جبر، ضعف اراده انسان‌ها برای تغییر شرایط نامناسب، فراگیری ستم و فقر در جامعه، موانعی مهم برای مایوس شدن شخصیت‌ها و ناامیدی آن‌ها نسبت به رقم خوردن فرجام نیک است. یادگار در حالی که از کودکی با معلولیت دست و پنجه نرم می‌کند، در میان‌سالی جان می‌سپارد (همان، ج ۳: ۵۰۹). عبدوس هم پس از سال‌ها نارضایتی از زندگی، در حالی که تلاش‌های او برای برهم‌زدن فضای نامساعد مالی به جایی نمی‌رسد، می‌میرد (همان: ۵۳۷). استاد ابا، حبیب دیلاق و... هم تنها با مرگ خود از این زندگی ناامید کننده رهایی پیدا می‌کنند. دایى بلال، همسر و دارایی‌اش را از دست می‌دهد و در نهایت سختی، زندگی می‌کند:

هشت ماه و نیم است پشت در مانده و نمی‌تواند خاکی به سرش بریزد. زن دایى بلال مرد، خر سیاه و ریزه دایى بلال را که دیگر پیر شده بود، غرشمال‌ها به مفت خریدند و بردند و خود دایى باقى ماند و خانه‌اش. مثل یک قلك بود با دو تا مرغ زیره‌ای. (همان: ۴۱)

نهاد قدرت (مناسبات ناروای انسانی و جبران‌گاری)، عنان اختیار و اراده از کف این شخصیت‌ها در روبرو شده و آن‌ها تنها در مسیری گام می‌نهند که انتهای آن، بیش‌تر شدن سختی‌ها و گرفتاری‌هاست.

### ۳.۳ سطح تبیین

در دفتر *اقلیم باد*، مهم‌ترین سطح تبیین به تشریح روابط تقابلی قدرت میان ایدئولوژی مردسالار و گفتمان فمینیستی اختصاص پیدا کرده است. دولت‌آبادی در داستان خود، نفوذ قدرت مردانه را در زندگی زنان به خوبی بازتاب داده است تا به صورت غیرمستقیم و در پرده، از حقوق تضییع‌شده این قشر مهجور سخن بگوید و آن را بازتاب دهد. او اگرچه زمانی با محوریت زنان خلق نکرده است؛ اما با تشریح وضعیت آنان، کیفیت روابط قدرت مردانه را در ارتباط با زنان بازگو کرده است. نگاه مردسالار در این داستان، دارای بار ایدئولوژیک است و در اثر پیوند عوامل دینی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، در زوایای گوناگون قدرت نفوذ پیدا کرده است. آنچه با بررسی *اقلیم باد* به دست می‌آید، بازنمایی تقابل موقعیت‌های اجتماعی و سنتی زنان با هژمونی نرم و خشن مردسالار است. نکته

ناخوشایند اصلی در این جاست که زنان هم به مبانی این گفتمان تن داده‌اند و تلاش قابل تأملی برای رهایی خود انجام نمی‌دهند. با وجود همه آثار منفی و نامبارکی که بسط ایدئولوژی مردسالار در جامعه مردانه ایرانی دارد؛ اما زنان تحت تأثیر عواملی مانند عدم خودباوری، چیرگی سنت و نبود روحیه کنش‌گری، قدرت را به طور کامل به مردان سپرده‌اند و حضور خود را در حد اجرا کنندهٔ عاملان هژمونی تنزل داده‌اند (همان: ۱۳۱) و انگیزه و توانی برای مقابله با نابرابری‌های جنسیتی ندارند.

مقوله دیگری که در سطح تبیین، تشریح شده، نظام ارباب-رعیتی است. این موضوع تنها در این رمان بازتاب نداشته و در بسیاری از داستان‌های معاصر فارسی از سوی نویسندگان به کار گرفته شده است. «تحولات اجتماعی- فرهنگی دهه ۱۳۴۰ (اصلاحات ارضی، طرح مسائل غرب‌زدگی و بازگشت به زندگی ساده و سستی روستا)، نویسندگان را واداشت تا با دیدی تازه به مسائل زندگی روستایی بنگرند» (میرعابدینی، ۱۳۸۷: ۵۰۵) در این سیستم، همه چیز بر اساس سلسله‌مراتب قدرت تعریف می‌شود. انسان‌ها تنها بر اساس جایگاه اجتماعی خود رتبه‌گذاری می‌شوند و در بالا یا پایین هرم قدرت جای می‌گیرند. در این نظام کشاورزی که با اجتماعات و سیاست پیوندی ناگسستنی دارد، شایستگی افراد، محلی از اعتبار ندارد. ارباب با هر سطح کفایت، به صورت موروثی زمین را در اختیار دارد. رعایا با هر سطح از قابلیت و شایستگی، باید از ارباب اطاعت کنند؛ زیرا جان و مال و ناموس‌شان به واسطه تعریفی که هژمونی قدرت ارائه داده و به همه تحمیل کرده است، در اختیار یک فرد قرار دارد. او به واسطه قرار گرفتن در چنین جایگاهی، حق انجام هر کاری را فارغ از روا یا ناروا بودنش - دارد و به هیچ نهادی پاسخگو نیست: «کار کمی هم نبود در همچو روزگاری که [ارباب‌ها] رعیت مردم را می‌بستند به مال‌بند آخور، و ترکه‌های انار و آلبالو را به تن‌شان خُرد می‌کردند» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۹: ج ۱ / ۳۶). رقابت میان فرادستان جریان دارد؛ اما در لایه‌های زیرین جامعه ارباب-رعیتی تکاپویی دیده نمی‌شود. اگر یکی از رعایا کاری خلاف میل اربابان انجام دهند و از قوانین تحمیل شده از سوی آنان، تخلفی کنند، به اشد مجازات محکوم می‌شوند. سامون، فرزند عبدوس وقتی با پسر یکی از فرادستان درگیر می‌شود و او را کتک می‌زند، دایی که به شدت از عواقب رویارویی با هژمونی قدرت آگاه است، به او می‌گوید: «پسر عبدوس... برو که خودت را خانه خراب کردی، پدرت را هم از نان خوردن انداختی. برو که مگر خدا به فریادت برسد. سامون مثل یک تکه یخ سر جایش ماند» (همان: ۳۸). رعیت به این باور رسیده است که در هر شرایطی باید فرمان‌بردار ارباب

باشد. نمود این موضوع در اقلیم باد به وضوح دیده می‌شود. همه افراد از جمله عبدوس کاملاً تحت تأثیر حاج کلو و چالنگ قرار دارند. عبدوس مدت‌ها بدون آن‌که مزدی از چالنگ دریافت کند، جزو خدم و حشم اوست. زمانی که می‌خواهد از او جدا شود، مورد آزار و تحت تعقیب قرار می‌گیرد و جاننش به خطر می‌افتد (همان: ۱۱۰). عبدوس و دیگر روستاییان، به سختی روی مزارع کار می‌کنند و محصول اندکی به دست می‌آورند؛ اما سهم چندانی از حاصل دست‌رنج خود ندارند که این امر، از اقتضائات نظام ارباب و رعیتی است: «در آن بیابان‌ها فقط نومیدی و خستگی و کار، میدان‌دار و میان‌دار بودند و در آن میان، آن‌چه می‌توانست با نومیدی‌ای که انسان را از درون می‌خورد، بچالد هم کار بود، کار بی‌امان» (همان: ۵۰۲). عدم توازن در توزیع منابع غذایی روستا، بحران‌های مختلفی را به وجود آورد که عمیق‌تر شدن گسست طبقاتی و شیوع فقر و نداری از آن جمله بوده است.

#### ۴. نتیجه‌گیری

بررسی و تحلیل دفتر نخست رمان روزگار سپری‌شده مردم سالخورده با رویکرد به آرای فرکلاف و در سطح توصیف نشان داد که واژگان مبین قدرت برتر پدر در خانواده و بیان‌گر سلسله‌مراتب از بالا به پایین خانواده‌های ایرانی در آن زمان و هویت وابسته زنان ایرانی به مردان هستند. شخصیت‌ها هم به لحاظ جنسیتی در دو دسته زنان و مردان قرار می‌گیرند. زنان داستان همگی منفعل و بدون هویت مستقل هستند و هویت آنان در نقش‌آفرینی مرتبط با گروه مردان (شوهر، برادر، فرزند) معنا پیدا می‌کند. در مقابل، قهرمانان داستان غالباً مرد هستند. شخصیت‌های مرد در این رمان سه دسته‌اند: ۱. گروهی قدرت مطلق هستند. مانند حاج کلو و چالنگ. ۲. گروهی در نهاد خانواده قدرت‌مند هستند و در جامعه، فرمان‌پذیر. مانند عبدوس. ۳. گروهی دیگر، حضوری منفعل و ایستا دارند. مانند: حبیب دیلاق، یادگار، خورشید، بی‌بی آدینه. در سطح هم‌نشینی، باهم‌آیی شبکه‌های واژگانی در عبارات و جمله‌های متعدد، بسط دهنده هژمونی قدرت است. این قدرت می‌تواند ماهیتی مردسالار (خانواده) داشته باشد یا در سطح اقتصادی و اجتماعی (ارباب-رعیتی) تبلور پیدا کند. ضمیرها در این رمان، در بازتاب دادن سطح فردی و گروهی سلسله‌مراتب‌های حاکم بر جامعه نقش دارند. گاهی ضمیرها بیان‌گر فاصله عاطفی شخصیت‌ها و گاهی مبین فاصله جایگاه اجتماعی آن‌ها هستند. بررسی وجه فعل‌ها در این رمان، حاکی از اخباری بودن

غالب وجه‌ها دارد که این به معنای قاطعیت راوی و شخصیت‌ها در ارتباط با حرف و رفتاری است که بر زبان می‌آورند و انجام می‌دهند.

در سطح تفسیر، سه زمینه بینامتنی دیده می‌شود که عبارتند از: آراء فمینیستی؛ رئالیسم انتقادی- اجتماعی و ناتورالیسم. در ارتباط با آراء فمینیستی باید گفت که نویسنده با نگاهی معکوس، دغدغه‌های زنان را بازتاب داده است. به این معنا که او با طرح چهار عامل «فرهنگ و سنت»، «مقید شدن زنان با ازدواج و نقش مادری»، «تمدن» و «ذهنیت و پیش-فرض‌های فکری»، به تفاوت‌ها و تبعیض‌های جنسیتی جامعه ایران در آن سال‌ها اشاره کرده است. نشانه بینامتنی دیگر، «رئالیسم انتقادی و اجتماعی» است. دولت‌آبادی در رمان خود، به اصلی‌ترین واقعیت‌های زمانه هم‌چون فقر، بیکاری، گسست اجتماعی، بی‌عدالتی و... توجه کرده است. از دید او، همه این عناصر منفی، ناشی از عدم توازن قدرت در سطوح خانواده و جامعه هستند. او با ایجاد تمایز میان واقعیت‌ها و پندارها، وقایعی را که مردم در زندگی روزمره با آن روبه‌رو بوده‌اند، انعکاس داده است. تشریح روابط بین‌فردی در این رمان، به خوبی نشان می‌دهد که ماهیت این مناسبت‌ها بر اساس قدرت تنظیم شده است. کفه ترازوی روابط بین‌فردی همواره به سمت آن سوی رابطه سنگینی می‌کند که از ابزارهای هژمونی بیش‌تری برخوردار است. مثلاً هژمونی قدرت عبدوس در سطح خانواده متوقف می‌شود؛ اما گستره قدرت حاج کلو، در تمامی سطوح روابط در روستا نمود دارد. روزگار سپری‌شده مردم سالخورده، زمانی بر پایه روابط علی و معلولی است. به این معنا که دولت‌آبادی در سراسر رمان، بر آن است تا دلایل به وجود آمدن شرایط نامساعد مردمان روستا را واکاوی کند و به صورت غیرمستقیم مخاطبان خود را در جریان عناصر فلاکت‌آفرین قرار دهد. نمود ویژگی‌های ناتورالیستی در این رمان، به وضوح دیده می‌شود. همان‌طور که در بخش رئالیسم انتقادی و اجتماعی بیان شد، دولت‌آبادی در اثر خود، زشتی‌های فرهنگی و اخلاقی و فجایع اجتماعی را که به نوعی زاینده قدرت هستند، بازگو کرده است. او با صحنه‌پردازی و خلق شخصیت‌های متنوع، موفق به انجام این مهم شده است. استفاده از واژگان تابو برای درهم شکستن مفاهیم پذیرفته‌شده در جامعه که از سوی نهادهای قدرت وضع و نهادینه شده است، وجه دیگری از نشانه‌های ناتورالیستی این رمان محسوب می‌شود. مهم‌ترین نمود ویژگی ناتورالیستی در این رمان، جبرانگاری و سرنوشت‌گرایی شخصیت‌ها است. غالب افراد که امیدی برای تغییر اوضاع ندارند، ناامید و مأیوس به سوی سرنوشت محتوم و شومی می‌روند که در انتظارشان است.

در سطح تبیین، دو مقوله مهم یعنی فرهنگ مردسالاری و نظام ارباب-رعیتی بازگو شده است. فرهنگ مردسالاری در تقابل با باورهای زن‌گرایانه قرار دارد و با اعمال هژمونی نرم و سخت، زن را به حاشیه رانده و قدرت خود را در طول سال‌ها و سده‌ها بر بخش مهمی از اعضای جامعه، مستولی کرده است. نظام ارباب-رعیتی در این رمان، نکوهش شده است؛ زیرا یکی از نمودهای قدرت در سطح اجتماع است و با سیاست پیوندهای ژرفی دارد. در این سامانه، سلسله‌مراتب قدرت کاملاً رعایت می‌شود. گروه کثیری از رعایا در پایین هرم قدرت قرار دارند و تنها امرپذیر و ستم‌دیده هستند و به عنوان سویه منفعل پدیده قدرت شناخته می‌شوند. در برابر، اربابان به عنوان کنش‌گران و مصادر فرمان حضور دارند که با اعمال فشارهای گوناگون، رعیت را به مثابه ابزاری برای برآورده کردن آمال عمدتاً اقتصادی خود در اختیار گرفته‌اند و در این زمینه، سیاست‌های دولتی نیز، یاری‌گرشان است. در مجموع، می‌توان گفت که این رمان، برآیند نگاه دولت‌آبادی به نقایص جامعه روستایی تلخ‌آباد است که در سطح کلان‌تر، نمایان‌گر وضعیت مردم ایران می‌باشد.

## کتاب‌نامه

- آقاگل‌زاده، فردوس (۱۳۹۰). *تحلیل انتقادی گفتمان*، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- آقاگل‌زاده، فردوس (۱۳۹۲). *فرهنگ توصیفی و تحلیل گفتمان و کاربردشناسی*، تهران: علمی.
- آقاگل‌زاده، فردوس و مریم سادات غیثیان (۱۳۸۶). «رویکردهای غالب در تحلیل گفتمان انتقادی». *مجله زبان و زبان‌شناسی*، دوره ۳، شماره ۵، صص ۳۹-۵۴.
- ادریسی، افسانه و آرزو بلالی (۱۳۹۳). «نقد ادبیات داستانی ایران از سال ۱۳۴۱ تا انقلاب اسلامی با رویکرد تحلیل انتقادی گفتمان»، *ادبیات پارسی معاصر*، سال چهارم، ش چهارم، زمستان، صص ۲۵-۴۹.
- باقری، بهادر و محسن وثاقتی جلال (۱۳۹۲). «بازآفرینی اسطوره سوشیالیسم در روزگار سپری‌شده مردم سالخورده محمود دولت‌آبادی»، *فصل‌نامه پژوهش‌های ادبی*، سال ۱، شماره ۴۰، صص ۳۸-۹.
- پاینده، حسین (۱۳۸۲). *گفتمان نقد*، تهران: روزگار.
- پرهام، سیروس (۱۳۵۳). *رنالیسم و ضدرنالیسم در ادبیات*، تهران: نیل.
- چهل‌تن، امیرحسن (۱۳۹۶). نام آوران اندیشه و هنر: محمود دولت‌آبادی، تهران: نگاه.
- حاجی‌زاده، محمد (۱۳۸۴). *فرهنگ تفسیری رنالیسم*، تهران: جامه‌داران.
- درپر، مریم (۱۳۹۲). *سبک‌شناسی انتقادی (سبک‌شناسی نامه‌های غزالی با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی)*، تهران: علم.
- دوبووار، سیمون (۱۳۸۴)، *جنس دوم*، ج ۲، ترجمه قاسم صفوی، تهران: توسل.

تحلیل گفتمان انتقادی مفهوم «قدرت» در دفتر اول رمان روزگار ... ۳۸۵

دولت‌آبادی، محمود (۱۳۶۹). روزگار سپری‌شده مردم سالخورده، ۳ ج، تهران: چشمه.  
رحیمیان، هرمز (۱۳۸۰). ادبیات معاصر نثر، ادوار نثر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، تهران: سمت.

ساجکوف، بوریس (۱۳۸۸)، تاریخ رئالیسم، ترجمه محمدتقی فرامرزی، تهران: لاهیتا.  
سرای، حسن و همکاران (۱۳۸۷). روش کیفی در مطالعات اجتماعی (با تأکید بر روش تحلیل گفتمان و تحلیل گفتمان انتقادی)، پژوهش نامه علوم اجتماعی، سال دوم، شماره ۳، صص ۱۰۵-۸۳.  
سلطانی، علی اصغر (۱۳۸۴). «تحلیل گفتمان به مثابه نظریه و روش»، مجله علوم سیاسی، شماره ۲۸، صص ۱۸۰-۱۵۳.

شمیسا، سیروس (۱۳۹۰). مکتب های ادبی، چاپ سوم، تهران: قطره.  
شیری، قهرمان (۱۳۹۸). روایت روزگار، نگاهی به کارنامه محمود دولت‌آبادی، (شناختنامه، خلاصه آثار، نقد و بررسی)، چاپ دوم، تهران: ورا.

طایفی، شیرزاد و دیگران (۱۳۹۷). «تحلیل گفتمان سیاست در رمان «با شیرو» نوشته محمود دولت‌آبادی»، ادبیات پارسی معاصر، سال هشتم، شماره دوم، صص ۱۳۷-۱۰۹.  
فرکلاف، نورمن (۱۳۸۷). تحلیل انتقادی گفتمان، ترجمه گروهی از مترجمان، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

فورست، لیلیان و همکاران (۱۳۷۶). ناتوالیسم، ترجمه حسن افشار، چاپ دوم، تهران: مرکز.  
قربانی، محمدرضا (۱۳۷۳). نقد و تفسیر آثار محمود دولت‌آبادی، تهران: آروین.  
کاردگر، یحیی و رزاق قدمنان (۱۳۸۷). «تشبیه‌اندیشی در رمان روزگار سپری‌شده مردم سالخورده»، نشریه زبان و ادب فارسی دانشگاه تبریز، سال ۵۱، شماره ۲۰۴، صص ۱۳۹-۱۰۷.  
مدرسی، فاطمه (۱۳۹۰). فرهنگ توصیفی نقد و نظریه‌های ادبی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

میرعابدینی، حسن (۱۳۸۷). صد سال داستان‌نویسی ایران، چاپ پنجم، تهران: چشمه.  
میلز، سارا (۱۳۸۲). گفتمان، ترجمه فتح محمدی، زنجان: هزاره سوم.

نیستانی، محمود (۱۳۷۹). تحلیل انتقادی گفتمان در عمل: تفسیر، تبیین و جایگاه تحلیل گر، تحلیل انتقادی گفتمانی نورمن فرکلاف، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

یحیایی ایل‌ای، احمد (۱۳۹۰). تحلیل گفتمان چیست؟ تحقیقات روابط عمومی، شماره ۶۰، صص ۶۴-۵۸.

یورگنسن، ماریان وفیلیس، لوئیز (۱۳۸۹). نظریه و روش در تحلیل گفتمان، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.

Fairclough, Norman (2010), Critical Discourse Analysis, London :Longman.

Gee, James Paul (1999). *An Introduction to Discourse Analysis: Theory and Method*. New York: Routledge.